

مسئله حق ملل در تعیین سرنوشت خویش

نقدی بر نظریات «حزب کمونیست کارگری ایران»

«حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» نه فقط یک اصل قابل تعمیم کمونیستی نیست، نه فقط لزوماً آزادیخواهانه نیست، بلکه به معنی دقیق کلمه خرافی و غیرقابل فهم است^۱.

«انترناسیونال»

یکی از «نوآوری»های «حزب کمونیست کارگری»، زیر سوال بردن شعار «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» است. به اعتقاد نظریه پرداز «حزب کمونیست کارگری ایران» این فرمول، که در گذشته در «برنامه» این حزب گنجانده شده بود، نمی تواند «با این شکل... در برنامه حزب کمونیست کارگری جای بگیرد». چرا؟ زیرا که، «کشور جدید می تواند ارتجاعی تر، نابرابرتر، سرکوبگر و مردم آن می توانند بی حقوق تر و مسترصل تر از قبل، از آب در بیاید».

همچنین، در قیاس به «دوران نئین»... «دوران ما دوران کاملاً متفاوتی است» و «روشی که ما دامنه شمول این فرمول را تعریف میکنیم با روش مارکس و نئین هر دو تفاوت دارد».

^۱ - «ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری»، نوشته «منصور حکمت»، انترناسیونال، شماره ی ۱۶، آذر ۱۳۷۳. سایر نقل قول ها از شماره های ۱۱، ۱۲ و ۱۳ انترناسیونال است.

"تا قبل از فرو پاشی بلوک شرق هیچ روند فراگیر و یا تعیین کننده ملت سازی در سطح جهانی و یا در مقیاس منطقه ای در جریان نبود.. برخلاف دوران مارکس و لنین، ملت سازی امروز... ربطی به جلو رفتن مادی تاریخ در هیچ جهت مثبتی ندارند. نوک تیز این ناسیونالیسم مستقیماً علیه کارگر و کمونیسم و حتی رفم و لیبرالیسم است. تکرار ساده فرمول لنین در قبال استقلال مستعمرات... جواب امروز نیست."

"مسئله حق تعیین سرنوشت بعنوان یک اصل کمونیستی از یکسو و قبول مشروط آن بعنوان یک اجبار تاکتیکی تحت شرایط معین، این بنظر من نقطه عزیمت یک موضع اصولی کمونیستی است."

"در مورد ایران بطور مشخص، مساله کُرد یک مسئله مفتوح و مطرح است. مسئله لر یا مساله آذری یا هر هویت ملی دیگری که می تواند در این یا آن مقطع علم بشود، امروز در سطح مساله کُرد در ایران یا منطقه مطرح نیست. ما فرمولی مبنی بر حق «ملل» در کشور «کثیرالملله» ایران در «تعیین سرنوشت خویش»، نداریم. شعار روشنی در قبال مساله کُرد داریم: برسمیت شناسی حق جدایی مردم کردستان و تشکیل دولت مستقل."

بنابراین، به اعتقاد نظریه پرداز «حزب»:

۱- شعار «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»، باید از برنامه کمونیست ها حذف شود. زیرا که ممکن است دولت مستقل آتی ارتجاعی تر از دولت قبلی از آب در بیاید.

۲- وضعیت جهانی با دوران لنین تغییر کرده و چنین شعاری، مگر در موارد استثنایی به عنوان یک "اجبار تاکتیکی" و یا "عقب نشینی"، کارآیی خود را از دست داده است.

۳- در ایران این "اجبار تاکتیکی" تنها در مورد مردم کُرد صادق است. آنها «حق» تشکیل دولت مستقل خود را دارند و سایرین فاقد این حق هستند.

دمکراسی یک اصل کمونیستی

«حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»، برخلاف اعتقاد نظریه پرداز «حزب»، یک حق دمکراتیک است. مانند حق بیان، مطبوعات، تجمع، تشکیلات، سقط جنین و غیره. متمایز کردن «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» با سایر حقوق دمکراتیک توسط او، صرفاً یک اشتباه نیست که برخوردی است آگاهانه برای مخدوش کردن حق ملل ستمدیده.

زمانی که کمونیست ها از «حق بیان» صحبت بمیان می آورند، منظور حق بیان برای همه است (و نه صرفاً برای طرفداران دمکراسی). وقتی که ما دفاع از «حق سقط جنین» برای زنان را تبلیغ می کنیم، منظورمان دفاع از این حق برای کلیه زنان است (حتی یک زن حزب الله ای). وقتی که ما از «حق مطبوعات» صحبت می کنیم، منظورمان حق نگارش برای کلیه نویسندگان است (حتی نویسندگان بورژوا). زمانی که ما خواهان لغو «حکم اعدام» هستیم، این به مفهوم لغو حکم اعدام برای همه است (حتی آدم کُشان).

دفاع از حق دمکراتیک مشروط به این یا آن عامل اصولی یا غیراصولی نمی تواند باشد. وگرنه استنهاها می توانند خود به تدریج «اصل» را مورد سؤال قرار دهند. به همین ترتیب زمانی که «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» مطرح می گردد، مسئله را نمی توان به ماهیت دولتی که ملت خاصی خواهان انتخاب آن است، مربوط کرد. اینکه دولت مستقل مثلاً خلق کُرد، یک دولت بورژوایی است^۲، مربوط به کسی غیر خود آن ملت نیست. کمونیست ها باید از این «حق دمکراتیک» (مانند هر حق دمکراتیک دیگر) دفاع کرده، و نه برای ملل ستمدیده تعیین تکلیف کنند. مبارزه برای

^۲ - نظریه پرداز می گوید که دولت آتی ملل ستمدیده ممکن است "بدتر" از رژیم حاکم باشد. آیا دولتی "بدتر" از دولت عراق، یا ایران و یا اسرائیل در تاریخ مشاهده شده است؟ حتی یک رژیم ناسیونال بورژوا نمی تواند مرتجع تر از این رژیم ها باشد. البته در موردی استثنایی لنین با طرح دولت ویژه ای (دولت یهود) مخالفت کرد. اما، از این موضع نمی توان اصل ابدی ساخت.

تشکیل یک حکومت کارگری بجای یک دولت بورژوازی، از وظایف کمونیست های آن ملل ستم دیده است.

اما، نظریه پرداز اعلام می دارد که این فرمول نه یک «حق» است و نه یک «حق دمکراتیک»، بلکه تنها یک «تاکتیک اجباری» و یا «عقب نشینی» است، زیرا که لنین این حق را به «حق طلاق» تشبیه کرده است. یعنی حقی که کمونیست ها آنرا تبلیغ و توصیه نکرده، اما در صورت بروز از آن دفاع می کنند.

نخست اینکه، حق طلاق نیز مانند سایر حقوق یک حق دمکراتیک است. اینکه تا چه حدی مورد توصیه یا عدم توصیه کمونیست ها قرار گیرد، بستگی به وضعیت مشخص دارد. برای نمونه چنانچه زنی مورد ضرب و شتم روزانه شوهرش قرار بگیرد، وظیفه یک شخص ثالث بی غرض اینست که مسئله «طلاق» را، حتی اگر از طرف زن طرح نشده باشد، تبلیغ و توصیه کند. همانطور اگر کُردها در عراق و یا ایران مورد حمله ی نظامی روزانه رژیم های ارتجاعی عراق و ایران قرار گیرند، نقش کمونیست ها نه تنها تبلیغ، که مبارزه برای حق جدای تا سر حد تشکیل یک دولت مستقل برای مردم کُرده است. حتی اگر رهبری این جنبش ها "ارتجاعی تر، نابرابرتر... از قبل از آب در بیاید!"

عکس اینهم صادق است. اگر در یک جامعه بورژوازی حق بیان، که یک حق دمکراتیک است، رعایت شود، کمونیست ها نیازی به تبلیغ آن شعار را نخواهند داشت. اما، عدم تبلیغ یک حق دمکراتیک به این مفهوم نباید قلمداد شود که این حق دیگر «کهنه» شده باید از برنامه کمونیست ها حذف گردد. کلیه حقوق دمکراتیک زمانی از برنامه کمونیست ها حذف می گردد که «دمکراسی کارگری» در جامعه غالب شده باشد، یعنی انقلاب سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر در سطح جهانی به پیروزی رسیده باشد و ساختن سوسیالیزم آغاز شده باشد تحت سلطه بورژوازی هر لحظه امکان باز پس گرفتن تک تک حقوق دمکراتیک وجود داشته و خواهد داشت، حتی در پیشرفته ترین کشورهای غربی.

«حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» نیز از این قاعده عمومی مستثنی نیست. این شعار نه تنها یک حق دمکراتیک (به مفهوم عام کلمه) که، در وضعیت کنونی منطقه، بخش مهمی از برنامه انتقالی کمونیست هاست. این یک مطالبه انتقالی است به این علت که رژیم های سرمایه داری ضدانقلابی منطقه (مانند ایران، عراق، ترکیه و سوریه) با تحقق این مطالبه خود را در معرض سرنگونی کامل قرار داده و هرگز به چنین خواستی تن نمی دهند.

از این زوایه جایگاه این شعارها در برنامه کمونیست ها است. اضافه بر اینها ستم ملی ریشه طبقاتی دارد و این مطالبه در محور مبارزه طبقاتی نیز قرار دارد.

نظریات لنین و تز «اجبار تاکتیکی»

نظریه پرداز کوشش کرده است که، هم نظریه خود را در انطباق "کامل" با "متد" بحث های لنین جلوه دهد، و هم به علت ظاهراً «تفاوت» دوران، بحث های متفاوت و نوینی ارائه دهد.

او صرفاً بخشی از موضع لنین برای طرح تز انحرافی «اجبار تاکتیکی» و یا «عقب نشینی»، استفاده (یا بهتر است بگوییم سوء استفاده) کرده است.

از دیدگاه لنین حق ملل ستمدیده در تعیین سرنوشت خویش، حقی است پایمال نشدنی و دفاع از آن وظیفه تاریخی حزب انقلابی طبقه ی کارگر برای یک دوران طولانی- تا تحقق دمکراسی کارگری و ساختن نهایی سوسیالیزم- است. در نتیجه این بحث پراهمیت در سال های ۱۹۰۳، ۱۹۱۳، ۱۹۱۴ و ۱۹۱۶ بطور پیگیر توسط لنین علیه مخالفان صورت گرفت.^۳

۳- رجوع شود به «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»، ۱۹۱۴، منتخب آثار به زبان انگلیسی، جلد ۲۰، ص ۳۹۳ و یا آثار منتخبه، ترجمه فارسی، چاپ مسکو، ص ۳۶۷؛ تزهای «انقلاب سوسیالیستی و حق ملل در تعیین سرنوشت»، فوریه ۱۹۱۶، جلد ۲۲، ص ۱۴۳؛ بحث در باره ی «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»- جمع بندی، ژوئیه ۱۹۱۶، جلد ۲۲، ص ۳۲۰. نقل قول ها در این نوشته از این مقالات آورده شده اند.

جنبه ای از بحث لنین که مورد استفاده نظریه پرداز قرار گرفته اینست که دفاع کمونیست ها از حق ملت ستمدیده به معنای تبلیغ جدایی و استقلال هر ملتی نیست. لنین نوشت که: «باید به صراحت گفت آری ما هوادار جدا شدن فلان ملت معین هستیم نه طرفدار حق جدا شدن همه و هرگونه ملیتی». از همین یک جمله نظریه پرداز تز «اجبار تاکتیکی» را استنتاج کرده است. به سخن دیگر، به زعم ایشان دیدگاه لنین در مورد «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» صرفاً یک «تاکتیک» و آهم یک «اجبار تاکتیکی» برای مبارزه با ناسیونالیزم ملت ستمدیده است. و همین تاکتیک نیز امروز دیگر در همه جا کارآیی نداشته، پس باید از برنامه کمونیست ها حذف گردد!

چنین تفسیری از نظریات لنین با انگیزه واقعی او مغایرت دارد.

اول، یک نکته اساسی را نظریه پرداز در مورد بحث های لنین نادیده می گیرد و آن هم نقش همبستگی و اتحاد پرولتاریا ملت ستمگر و کارگران و دهقانان ملت ستمدیده، در ارتباط با طرح این شعار، است. از دیدگاه لنین مبارزه پیشروان انقلابی بر سر حق ملت ستمدیده بیش از هر چیز بسیج کارگری ملت ستمگر را ایجاب می کند. همزمان با طرح چنین شعاری کارگران ملت ستمگر باید بیاموزند که پیروزی ملت ستمدیده پیروزی خود آنهاست. آنان آنچه را که کارل مارکس به کارگران انگلستان در مورد آزادی مردم ایرلند گفت در سرلوحه خود قرار می دهند: «تا ایرلند در زنجیر است، کارگران انگلستان آزاد نخواهند شد»!

در نتیجه مبارزه برای «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»، یک تاکتیک موقت صرف برای افشای ناسیونالیزم نیست که یک استراتژی مؤثر برای مبارزات ضد سرمایه داری کارگران ملل ستمگر علیه دولت خود آنها نیز هست.

ضمن اینکه، کمونیست ها برای تحقق این شعار باید مبارزه راسخی با کلیه توهمات شوونیستی و افراطی گرایش های بورژوا و خرده بورژوا تحت عنوان «تجزیه طلبی» را به پیش برند.

دوم، برخلاف برداشت نظریه پرداز، بحث های لنین در مورد این شعار، موقتی و لحظه ای و یا برای دوره معینی نبوده است، بلشویک ها تحقق این شعار را نه تنها برای دوره ما قبل از سرنگونی تزار، که برای دوره انقلاب سوسیالیستی و حتی پس از آن طرح ریزی کرده بودند، زیرا که این فرمول را یک «اصل» و «استراتژی» می پنداشتند و نه یک «اجبار تاکتیکی» و «عقب نشینی». خود انقلاب روسیه در گرو مبارزه برای حق ملل بر تعیین سرنوشت خود بود. اتحاد ملت های تحت ستم با پرولتاریای روسیه تنها راه سرنگونی تزار و برقراری حکومت کارگری بود، و این عملی نبود مگر با به رسمیت شناختن حق دمکراتیک ملیت های تحت ستم.

لنین در مورد این فرمول و انقلاب سوسیالیستی می گوید:

"سوسیالیزم پیروزمند بایستی ضرورتاً دمکراسی کامل را برقرار کند. در نتیجه، نه تنها باید مساوات کامل ملل را تحقق دهد، بلکه باید حق ملل ستمدیده را در تعیین سرنوشت خویش، یعنی حق جدایی کامل و آزاد سیاسی آنها، را به رسمیت بشناسد." "انقلاب سوسیالیستی شاید تنها با شعله ور شدن اعتصاب های عظیم، تظاهرات خیابانی، قیام نظامی... آغاز نشود... (آن همچنین) می تواند در ارتباط با رفتارندم پیرامون جدایی ملل ستمدیده آغاز شود."

سوال ما از نظریه پرداز این است که کجای این نقل قول ها حکایت از اجباری و موقتی بودن طرح این فرمول را می دهد؟ بحث لنین در اینجا مربوط به دوره تزار نیست، که تأکید وی بر سر چگونگی تکامل انقلاب سوسیالیستی در روسیه است. لنین انقلاب سوسیالیستی را مرتبط به حق ملل در تعیین سرنوشت خویش می کند.

او از این هم فراتر می رود (مطلبی که نظریه پرداز یا آنرا نادیده گرفته و یا به آن توجه نکرده است). لنین در مقابل سوسیال دمکرات های لهستانی که لزوم «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» را، پس از انقلاب سوسیالیستی نفی می کردند، اظهار کرد که: "ما قویاً تأکید کرده ایم که عدم پذیرش اجرای تعیین سرنوشت برای ملل تحت نظام سوسیالیستی، خیانتی است به سوسیالیزم...."

"این درست است که تحت سلطه سرمایه داری الغای ستم ملی (یا هرگونه ستم سیاسی) غیرممکن است. زیرا تحقق این امر لزوم الغای طبقات، یعنی معرفی سوسیالیسم، را طلب می کند. اما، سوسیالیسم گرچه متکی به اقتصاد است، نمی تواند صرفاً به اقتصاد (خاص) تقلیل یابد. تولید سوسیالیستی به مثابه اساس بنیادین، برای الغای ستم ملی ضروری است. اما، این اساس بنیادین باید همراه با یک دولت سازمان یافته دمکراتیک تحقق یابد؛ با یک ارتش دمکراتیک. پرولتاریا، با انتقال نظام سرمایه داری به نظام سوسیالیستی امکان الغای ستم ملی را ایجاد می کند. این امکان «فقط»- «فقط» زمانی به واقعیت تبدیل می شود که دمکراسی کامل در تمام سطوح، که شامل برکناری مرزهای دولتی نیز هست، بوجود آید. این امر با «رضایت» مردم که شامل آزادی کامل جدایی می شود، باید انجام گیرد. این به نوبه خود زمینه برای لغو عملی حتی کوچکترین اصطکاک های ملی و بی اعتمادی های جزئی ملی، را فراهم می آورد. این امر همچنین، به تجمع و وحدت ملل که همراه با *اصمحلل* تدریجی دولت، کامل می شود، سرعت می بخشد. این تئوری مارکسیستی است، تئوری ای که دوستان لهستانی به اشتباه از آن فاصله گرفته اند."

در نتیجه، لنین مسئله «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» را «فقط» و «فقط»! زمانی تحقق یافته می داند که دمکراسی کامل در تمام سطوح بوجود آمده باشد. تا آن زمان این مسئله کماکان باقی است و در برنامه کمونیست های راستین باید وجود داشته باشد.

اما، نظریه پرداز «حزب» نه تنها درک صحیحی از مفهوم این فرمول ندارد که مجبور شده برای اثبات نظریات اشتباه خود، نظریات لنین را نیز تحریف کند. البته ساده ترین (و صادقانه ترین) روش این می بود که نظریه پرداز بجای اصرار بر سر اینکه «متد» و ی در «سنت» نظریات لنین است، اعلام کند که از بنیاد مخالف نظریات لنین است، زیرا که هیچ وجه اشتراکی بین ادعاهای نظریه پرداز با مواضع لنین وجود ندارد. بدین ترتیب محبوبیتی بیشتری نیز در میان طیف «سفید» پیدا می کرد!

تغییر وضعیت جهانی نیز ربط مستقیمی به تحقق این فرمول ندارد. به قول نلین تنها زمانی این فرمول اهمیت خود را از دست می‌دهد که نه تنها انقلاب سوسیالیستی که ساختن جامعه‌ی سوسیالیستی آغاز شده باشد و دولت شروع به «اضمحلال تدریجی» کرده باشد. محققاً فروپاشی شوروی و جنگ‌های قومی و ملی در «بوسنی» و «چچن» لزوم حذف این فرمول از برنامه کمونیست‌ها و عدم ضرورت دفاع از آن را ایجاب نمی‌کند. این فرمول از این زاویه نیز جایش در برنامه کمونیست‌ها است.

ملیت‌های تحت ستم در ایران

موضع نظریه پرداز در مورد ایران اینست که: "مساله کُرد یک مسنله مفتوح و مطرح است. مساله لر، یا مساله آذری یا هر هویت ملی دیگری که می‌تواند در این یا آن مقطع علم^۴ بشود، امروز در سطح مساله کُرد در ایران یا منطقه مطرح نیست. ما فرمولی مبنی بر حق «ملل» در کشور «کثیرالمله» ایران در «تعیین سرنوشت خویش»، نداریم."

اول، در کشور «کثیر الملّه» ایران ملل مختلف با فرهنگ و تاریخ و زبان مشترک وجود دارند که حق دمکراتیک آنها توسط کمونیست‌های راستین باید برسمیت شناخته شود. اینکه «حزب» فرمولی برای این ملل ندارد، مربوط به ارزیابی غیرواقعی آن از وضعیت ایران است و نه طرح نبودن مسنله.

دوم، برخلاف اعتقاد نظریه پرداز، تجربه انقلاب اخیر نشان داد که این جنبش‌ها در "این یا آن" مقطع "علم" نمی‌شوند، بلکه حرکت‌های مترقی مشخصی هستند که در ارتباط با مبارزه برای دمکراسی در ایران در دوره انقلاب وارد صحنه‌ی

^۴ - تا آنجایی که ما اطلاع داریم لرها خود را کُرد دانسته و بعنوان یک ملت جداگانه خود را نمی‌شناسند.

^۵ - این لحن از طرح مسنله ملی نه تنها غیر واقعی است بلکه توهین آمیز نسبت به سایر ملل ستمدیده غیر فارس است.

مبارزاتی می شوند- حتی چنانچه سابقه و تجربه مبارزاتی ای در گذشته از خود نشان نداده باشند.

برای نمونه اعراب جنوب ایران که تحت سلطه نظام شاهنشاهی مورد سرکوبی شدید ملی و فرهنگی قرار داشتند، در هفته های نخست انقلاب در شهرهای خرمشهر، اهواز، آبادان، سوسنگرد، شادگان و شوش... دست به تظاهرات زده و خواهان برسمیت شناخته شدن حقوق خود شدند. مطالبات آنها از قرار زیر بود:

"برسمیت شناختن زبان عربی بعنوان زبان اول برای هموطنان عرب زبان ایران و آموزش آن در کلیه مراحل تحصیلی، آزادی بیان و نشر کتاب و روزنامه عربی، مشارکت در مجلس مؤسسان، تشکیل مجلس عربی در خوزستان برای تصویب قوانین محلی..."(اطلاعات، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷).

همچنین در اوایل انقلاب، مردم ترکمن در شهرهای مختلف دست به تظاهرات اعتصاب ها و راهپیمایی های متعددی زدند. از اولین قدم ترکمن ها تغییر نام «بندر شاه» به «بندر ترکمن» بود. و در طی انقلاب مبارزات ملموسی علیه رژیم ایران سازمان دادند.

مردم عرب و ترکمن، برخلاف مردم کرد مبارزه چشم گیری در دوره شاه نداشتند، زیرا که آنها به شدیدترین وجهی سرکوب شده بودند. اما در آغاز انقلاب هزارها نفر از آنان با مطالبات مشخص در دفاع از حقوق دموکراتیک شان حول مسئله ملی دست به مبارزه زدند."

سوال ما از نظریه پرداز اینست که چنانچه در انقلاب آتی نیز اعراب، ترکمن ها، آذری ها و بلوچ ها خواهان حق دموکراتیک خود از جمله تشکیل مجلس و یا تشکیل دولت مستقل شوند، موضع او چه خواهد بود؟ دو راه بیشتر وجود ندارد: یا سرکوب آنان تحت عنوان «تجزیه طلبان»، همانند موضع ارتجاعی راستگرایان، و یا دفاع و مبارزه برای کسب حقوق آنان و پیوند این ملل تحت ستم با کارگران ایران، راه سومی وجود ندارد. سکوت در مقابل این وقایع محتمل به مفهوم تأیید سرکوب آنان است.

آیا چنانچه «کمونیسم کارگری» در حکومت قرار گیرد، حق این ملل را در تعیین سرنوشت خویش به رسمیت خواهد شناخت یا خیر؟ چنانچه پاسخ مثبت باشد، «حزب» موظف است این «بند» را از هم اکنون در سرلوحه برنامه خود جای دهد. اگر پاسخ منفی است، ملل تحت ستم (و همچنین هر انقلابی) وجه تمایزی بین مواضع سلطنت طلبان و آنان قایل نخواهند بود.

موضع کمونیست ها راستین اینست که این شعار برای تمام ملل ایران که خواهان تعیین سرنوشت خویش (تا سر حد جدایی و تشکیل دولت مستقل) هستند، نه تنها باید در سر لوحه ی برنامه آنها قرار گیرد، که مبارزه جدی برای تحقق آن انجام گیرد. تنها از طریق دفاع پیگیر از این حق دموکراتیک است که راه برای وحدت زحمتکشان و کارگران ایران در راستای سرنگونی رژیم سرمایه داری هموار می شود. تئوری «ثوین» نظریه پرداز «حزب»، تفرقه و شکست انقلاب آتی ایران را تضمین کرده و تنها بدرد رضایت خاطر سلطنت طلبان و گرایش های راستگرا می خورد و بس!

مسئله ملی در کردستان

ظاهراً نظریه پرداز «حزب» تنها با حق^۱ ملت کُرد در تعیین سرنوشت خویش توافق دارد. علت این موضع گیری را ایشان روشن نکرده است. بهتر بود که وجه تمایز کیفی بین ملت کُرد با سایر ملل ایران توضیح داده می شد. ما با حق ملت کُرد

^۱ - البته با رد «لیست استالین»! (زبان، سرزمین، حیات اقتصادی، سیما و قالب روانی و فرهنگ مشترک)، کوشش کرده است با لحنی توهین آمیز مسئله ملی را همانند مسئله نامشخصی نظیر «خدا» یا «سیمرغ» وانمود کند! او معتقد است که تاریخ پیدایش ملل " تاریخ انترناسیونالیسم" است! (یک تعریف بسیار گنگ تر و نامشخص تر از «لیست استالین»)! نظریه پرداز هیچگاه نمی تواند اشتراک «احساسی» (بقول کائوتسکی) یک ملت که بیش از سایر نکات (زبان، فرهنگ، سرزمین و غیره) وجه اشتراک آن مردم را تشکیل می دهد، درک کند. از این زاویه هرگز به درک کامل مسئله ملی قایل نخواهد آمد. در ضمن پرسیدنی است که چرا او با حق تعیین سرنوشت کُردهای عراق موافق است و همین حق را برای ملت کُرد ایران قایل نیست؟

مانند سایر ملل) در تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدایی و تشکیل یک دولت مستقل موافقیم. برای توضیح این موضع بررسی کوتاهی باید انجام گیرد.

پس از پایان جنگ امپریالیستی ۱۸-۱۹۱۴ نیروهای امپریالیستی، کنفرانس «ورسای» را تشکیل دادند. کنفرانسی که لنین آنرا «تجمع دزدها برای تقسیم اموال غارت شده» نامید. سیاست اصلی امپریالیزم پس از جنگ، انزوای اتحاد شوروی و سرکوب حرکت های انقلاب جهانی که پس از جنگ شدت می گرفت، بود. کنفرانس «سه رو» در اوت ۱۹۲۰ با چنین چشم اندازی تشکیل شد. در این کنفرانس علیرغم وعده امپریالیست ها مبنی بر به رسمیت شناختن استقلال کردستان، زمینه تقسیم ملت کُرد به واحدهای جداگانه فراهم آمد. علاوه بر کشورهای امپریالیستی نظیر انگلستان، ایالات متحده آمریکا، فرانسه، ایتالیا، تعدادی از نیروهای کوچک و یک هیئت نمایندگی کُرد به عنوان ناظر در این کنفرانس شرکت کردند. به علت وجود رهبری غیرپروولتری ناسیونالیستی «کمیته استقلال کردستان» و مهمترین نیروی این کمیته «جمعیت تعالی کردستان» به رهبری «ملاسعید» و به سرانجام نرساندن خواست مرکزی ملت کُرد در یافتن استقلال سیاسی، کردستان عملاً میان پنج کشور، ایران، ترکیه، عراق، سوریه و جمهوری ارمنستان شوروی تقسیم شد.

از همان ابتدا، مبارزه ملت کُرد در راستای مبارزه برای حق تعیین سرنوشت خود در تمام مناطق آغاز شد. مرکز این مبارزات، اما، از یک کشور به کشور دیگر تغییر کرد. میان سال های ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۸ مرکز مبارزه در کردستان ترکیه بود. در سال های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۳ کردستان عراق به پا خواست. پس از آن، مرکز مبارزه به کردستان ایران منتقل شد و تا شکست جمهوری مهاباد ادامه یافت. باز در فاصله سال های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۵ مبارزات در کردستان عراق شدت گرفتند و سپس در طی انقلاب ایران، کانون مبارزات کردها به ایران منتقل شد و طی چند سال گذشته مبارزات در عراق و ترکیه متمرکز شده است.

طی این دوره، به ویژه در انقلاب اخیر ایران، پویایی ضدسرمایه داری بطور آشکار مشاهده شده است. به سخن دیگر با وجود رهبری بورژوا و خرده بورژوایی ملت کُرد، که جنبش را به شکست های پی در پی کشانده است، مبارزات آن ملت برعلیه نظام سرمایه داری و دولت های بورژوا و دیکتاتوری در منطقه متمرکز بوده و ادامه یافته است.

تجربه قیام توده ای ۱۹۹۱ در کردستان عراق و تشکیل جنبش شورایی در کارخانه ها و مناطق مختلف کردستان^۷، مستقل از رهبران ناسیونالیست بورژوا سنتی جنبش، درس مهمی است در اثبات فراهم بودن وضعیت عینی برای انقلاب کارگری سوسیالیستی در منطقه.

البته در مورد این واقعه مهم تاریخی، یکی دیگر از نظریه پردازان «حزب» در آن زمان این قیام توده ای که منجر به تشکیل شوراها شد، را یک «شورش» تحت کنترل ناسیونالیست ها نامید^۸.

امروز، ظهور یک گرایش کارگری کمونیستی علیه نه تنها دولت های سرمایه داری بلکه در مقابل رهبری بورژوایی و خرده بورژوایی کُرد، در درون جنبش کُرد مشاهده می شود. این گرایش تنها می تواند با برقراری انقلاب کارگری سوسیالیستی و حکومت شورایی، در ارتباط و همبستگی با کارگران ملل ستمگر منطقه، در راستای تشکیل فدراسیون سوسیالیستی در خاورمیانه، به پیروزی نهایی برسد.

م. رازی

Razi@kargar.org

۲۰ اکتبر ۱۹۹۶

^۷ - رجوع شود به مقاله ی «پیروزی جنبش کُرد: انقلاب ضدسرمایه داری و ضدامپریالیستی»، مازیار روزبه، ناهه ورامی، «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، شماره ی ۴، مه ۱۹۹۱.

^۸ - رجوع شود به مقاله «نقش ناسیونالیسم در تراژدی کُرد»، ایرج آذرین، «کارگر امروز»، شماره ی ۱۴، ۱۴ ژوئن ۱۹۹۱. البته یک سال بعد «حزب» تغییر موضع داد و عنوان «شورش» تحت کنترل ناسیونالیست ها را به «شوراها کارگری سوسیالیستی» اصلاح کرد!